

بی تکلف بشنو دولت درویشان است

بهر تقدیر سلطان فیروز در اول جلوس حکمی که کرد این بود که مغلانی که دست برد بمرثم لشکر میدهند جدا از اردو فرود آیند بعد از آنکه فتنه انگیزی ایشان از حد گذشت سلطان خود حراست نموده و مغولان را تنبیه داده دست آنها را از تاخت و باخت بندیان لشکر کوتاه ساخت *

* بیت *

مغل را بغارت اشارت دهی * ازان به که جنت بشارت دهی
ولشکر را بسلامت بمان رسانید و از راه سیوستان بکوچ متواتر متوجه دهلی شد و احمد ایاز مخاطب بخواجه جهان که بغیبت سلطان طفل مجهول نسبتی را پیداشاهی برداشته سلطان غیاث الدین محمود شاه خطاب کرده خود را بوکالت قرار داده بود بعد التیا و التی و رسل و رسایل بسیار از روی عجز و اضطرار بشفاعت اشرف الملك و دیگر اعیان و اکابر و اشراف سربرهنه و دستار در گردن انداخته بنواحی هانسی آمده سلطان را دید و سلطان رقم جریمه او را بآب عفو شسته بکوتوال هانسی سپرد و جمعی که باو دران منازعت و مخالفت شریک بودند هرکدام را بطرفی اخراج نمود و در منزل سرستی خبر ولادت شاهزاده فتح خان که پسرش آخر تغلق شاه شد رسید و خبر طغی طاغی از گجرات نیز هم آنجا آمد و در دوم ماه رجب سنه مذکوره تخت دهلی را بقدم خویش زینت داد و مناصب از سرنو تقسیم فرمود *

و در سنه ثلث و خمسين و سبعماية (۷۵۳) بجانب کوه

سرمور بتقریب سید و شکار رفت و باز آمد و در ماه رجب این سال

شاهزاده محمد خان که آخر ناصرالدین محمد شاه خطاب یافت
متولد شد *

و در سنه اربع و خمسين و سبعماية (۷۵۴) بجانب کلانور
شکار کرده باز گشت و عمادتي عالي بکنار آب سوستي بنا فرمود
و (†) بشيخ بزرگوار شيخ صدر الدين ملتاني قدس الله سره
شيخ الاسلامي داد - و ملك قبول نايب وزير را خانجهان ساخت
و در آخراين سال بجانب لکنهوتي بقصد دفع فتنه حاجي الياس
که خود را شمس الدين ناميده بود متوجه گشت و او در قلعه
اکداله که محکم ترين قلاع بنگاله است التجا برده و حركه المذبوحی
فدوده اندک جدگ کرده فيلان و اسباب سلطنت و حشم و خدام
را بباد داد و همه آن بدست سلطان آمد و سلطان بجهت بشکال
باوی صلح کرده باز گشت *

و در سنه خمس و خمسين و سبعماية (۷۵۵) از گذر مانکپور
گذشته بدهلي رسيد و بنيادي فيروز آبک بر کناره جون فرمود *

و در سنه ست و خمسين و سبعماية (۷۵۶) بجانب
ديپالپور رفت و جوتي از آب ستلج بر آورده بجهت چکه چهل و هشت
کروه از انجا بود بود *

و در سنه سبع و خمسين و سبعماية (۷۵۷) نهری از آب
جون از حوالی مندوی و سرور کشيده و هفت نهر ديگر باو جمع

(†) از بیجا تا - شيخ الاسلامي داد - در یک نسخه است

(۲ ن) مندلی *

کرده بهانسی و از آنجا براس رسانید و در آنجا قلعه بنا فرمود و حصار
فیروز نام نهاد. زیر قصر آن قلعه حوضی وسیع کرد و آن را از آب
نهر پر ساخت و جونی دیگر از نهر که هر کشیده زیر حصار سوستی
بود و از آنجا تا هرنی کهره و درین مابین حصار بنا نهاد. فیروز آباد
نام نهاد و در آخر این سال در روز عید الفصحی خلعت و منشور
خلیفه الحاکم بامر الله ابی الفتح ابی بکر بن ابی الربیع سلیمان از
دارالخلافه مصر متضمن (†) تفویض جمیع ممالک هندوستان بسطان
رسید همدرین سال رسولان از حاجی الیاس حاکم لکنوتی با
نفایس تحفه و هدایا رسیده بمراحم و عواطف بیحد مخصوص گشته
باز گشتند و حکم شد که بجای این امتعه فیلان خوب میفرستاده
باشد و تمامی بلاد هند در تصرف سلطان فیروز بود غیر از لکنوتی
که در تصرف حاجی الیاس بود و بسطان مصالحه داشت و غیر از
دکن که بعد از فوت سلطان محمد حسن کانکو متصرف شده بود *
و در سنه ثمان و خمسین و سبعمیه (۷۵۸) ظفر خان
فارسی از سناگانون با در زنجیر فیل بدرگاه پیوست و نیابت
وزارت یافت *

و در سنه تسع و خمسین و سبعمیه (۷۵۹) بجانب سامانه
رفته ملک قبول سر برادر را بر لشکر مغل که بحدود دیپال پور
سیده بود نامزد ساخت و مغل به شنیدن آواز لشکر سلطان
باز گشته بولایت رفت و سلطان بدلهای مراجعت فرمود و

درین سال سلطان اسپان قازی و میوه‌های ولایتی و سایر تحف و نفایس به‌مراهی رسولان سلطان شمس الدین لکنوتی که باهدایای بسیار بدرگاه آمده بودند روانه گردانید و در بهار خبر شنیدند که سلطان شمس الدین فوت کرد و سلطان سکندر پسر او بجای پدر نشست و اسپان را حسب فرمان هشتم بهار رسانیدند و رسولان را در کوره باز آوردند •

و در سنه ستین و سبعمایه (۷۶۰) سلطان با لشکرهای انبوه عزیزمت لکنوتی مصمم ساخته و خان جهان را در دهلی گذاشته و تاتار خان را که ملک تدار بود از غزنین تا ملتان سپرده روانه شد و بشکال در ظفر آباک گردانید و درین منزل اعظم ملک شیخ زاده بسطامی با ملک احمد ایاز که در مدت غیبت اتفاق ورزیده آخر بحکم سلطانی - اخراج یافته بود از دار الخلافه مصر خلعتی برای سلطان آورد و اعظم خان خطاب یافت و سید رسول دار را با رسولان لکنوتی (†) نزد سلطان سکندر بلکنوتی فرستاد و سکندر پنج فیل نامی با نفایس و تحف دیگر بدرگاه روانه گردانید و سلطان بعد از بشکال از ظفر آباک بجانب لکنوتی عطف عنان نمود و در راه اسباب ملک داری و فیلان و فراش خانۀ لعل که اعتبار تمام دران زمان داشت برای شاهزاده فتح خان معین شد و سکه بنام او زدند چون بحدود پندوه رسید سلطان سکندر در حصار اكداله بجائی که پدر او متحصن شده بود تحصن جست و بعد

(†) در دو نسخه بعد ازین لفظ - یافته بود - مذکورست

از آنکه سلطان محاصره فرمود سلطان سکندر امان طلبیده سی و هفت فیل و نفایس دیگر خدمتی فرستاد *

و در سنه احدی و ستین و سبعمائه (۷۶۱) سلطان بکوچ متواتر از راه پندوه بچونپور آمد و بشکل آنجا گذرانید و در آخر این سال از راه بهار سبک باز بجانب جاجنجر عزیمت فرمود و فیلان و بنگاه را در کره فرستاد و بکوچ متواتر بستگهره رسید و رای آنجا بگوشه رفت و از آنجا بشهر بارانسی که مسکن رای بزرگ بود رسیده از آب مهندری عبور کرد و رای بارانسی فرار نموده به تنگ شتافت و سلطان پاره راه تعاقب او کرده بار گذشته شکار کنان بولایت رای پریهان دیو رسید او سی و دو فیل و خدمتی دیگر نفیس فرستاد و از آنجا سلطان در پدماوتی و پهم تلا که مرغزار فیلان قوی هیکل بود آمده شکار فرمود و دو پیل را کشت و باقی سه پیل (†) زنده گرفتند و درین باب ملک ضیاء الملک رباعی گفته • بیت •

شاهی که ز حق دولت پاینده گرفت

اطراف جهان چو مهر تابنده گرفت

از بهر شکار فیل در جاجنجر

آمد دو بکشت و سی و سه زنده گرفت

و از آنجا به راه کره بسرعت تمام تر مراجعت فرمود •

و در سنه اثنی و ستین و سبعمائه (۷۶۲) مظفر و منصور بدلهی

(†) باقی سه پیل زنده گرفتند - در یک نسخه مرقوم است و در

رباعی - سی و سه زنده گرفت - غالباً هر دو جا سی و سه بوده باشد •

در آمد و بعد از چندگاه جانب نهر سلیمه نام سواری فرمود و آن آبپست که از میان پشته ریگی بزرگ آمده در نهر ستلج که آنرا ستلج نیز گویند می افتد و آنرا سرستی می گویند و این نهر مشتمل است بر دو جوی بزرگ که همیشه جاری است و میان این هر دو جوی پشته بلند واقع است که اگر آن را بکاوند آب سرستی درین جوی در آید و بسپهرند و منصور پور و سامانه رود سلطان فرمود تا پنجاه هزار بیلدار جمع ساخته بکنند آن مشغول شوند و از آن پشته استخوان های بیلان و آدمیان ظاهر شد که هر استخوان دست آدمی سه گز بود پاره سنگ شده و پاره دیگر همان طور استخوان مانده و آن جوی کنده نشد درین اثنا سپهرند را تا ده گروهی خارج جمع ساخته بحواله ضیاء الملک شمس الدین ابوریجا فرمود تا حصارى بر آورده فیروز پور نام نهاد که سپهرند باشد و سلطان از آنجا بنگر کوت رفت و راجه آنجا بعد از محاصره و محاربه آمده ملازمت کرده نوازش خسروانه یافت و نگر کوت را سلطان بنام سلطان محمد مرحوم محمد آباد نام نهاد و چون برف دران دامن کوه بسطغان آوردند فرمود وقتی که سلطان محمد مرحوم که خداوند من بود باینجا رسید شربت برف برای او آوردند چون من حاضر نبودم دران (+) شربت میل نکرد بنا بر آن چند فیل و شتر بار نبات را که همراه سلطان فیروز بود شربت برف ساختند و فرمود که بروح سلطان محمد ختم قرآن بکنند و آنرا بتمام اهل لشکر

تقسیم نمایند و درین حال بعضی رسانیدند که وقتی که سلطان سکندر دو قرنین باینجا رسید ازان وقت باز مردم این شهر صورت نوشتابه ساخته در خانه داشته اند و معبود ایشان است و یک هزار و سیصد کتاب از برهمنان سابق درین بنیخانه است که بجوالامکھی اشتهار دارد و همیشه آتشی سربفلک کشیده از انجا می افروزد و بهزاران مشک آب هم فرو نمی نشیند سلطان براهمه را طلبیده بعضی ازان کتب را فرمود تا مترجمان بزبان فارسی ترجمه نمایند ازان جمله عزالدین خالد خافی که از شعرا و منشیان عصر فیروزی بود کتابی در بیان هبوط و صعود سیارات سبعة و سعادت و نحوست آنها و تفاوت و شگون بنظم آورده و دلایل فیروزی نام نهاد و فقیر جامع این منتخب در لاهور در سنه الف (۱۰۰۰) آن را از اول تا آخر دیده خالی هم نیست و تعریفی هم نی و چند کتابی دیگر قبل ازین هم بنظر فقیر رسیده که بنام سلطان فیروز ترجمه شده بعضی ازان در علم پنکل یعنی فن موسیقی و اقسام اکهاره که آن را پاتر بازی میگویند و بعضی در غیر آن و اکثر آن را بی ماحصل یافت غالباً بی مزگی آن از جهت دناست مطلب یا صعوبت تعبیر خواهد بود چنانچه ظاهر است و سلطان از انجا به تهنه رفت و جام که لقب حاکم تهنه است متحصن شد و سلطان بجهت کلانی آب و زور بشکال و گرانی غله ترک محاصره نموده بگجرات شتافت و آن ولایت را بظفر خان تفویض نموده نظام الملک را معزول ساخته و نایب وزارت دهلی گردانیده باز به تهنه آمد و درین مرتبه جام امان طلبیده سلطان را دید و با سایر زمینداران تا دهلی همکاب بود

و از آنجا نوازش یافته و حکومت تهیه بدستور سابق بدو مقرر شده
 رخصت یافت *

و در سنه اثنی و سبعین و سبعمائه (۷۷۲) خانجهان وزیر
 وفات یافت و پسرش جوناشه نام پیمان خطاب مخاطب گشت
 و کتاب چندابن را که مثنوی ست بزبان هندوی در بیان عشق
 نورک و چاندا نام عاشق و معشوق و الحق خیلی حالت بخش
 است مولانا داود بنام او نظم کرده و از نهایت شهرت درین دیار
 احتیاج بتعریف ندارد و مخدوم شیخ تقی الدین واعظ ربانی در
 دهلی بعضی ابیات تقریبی او را بر منبر میخواند و مردم را از
 استماع آن حالت غریبه روی میداد چون بعضی افاضل آن عهد
 شیخ را پرسیدند که سبب اختیار این مثنوی هندوی چیست
 جواب داد که تمام آن حقایق و معانی درقیدست و موافق بوجودان
 اهل شوق و عشق و مطابق به تفسیر بعضی از آیات قرآنی و
 خوش آوازان هند حالا هم بسراک خوانی آن صید دلها می نمایند *

و در سنه ثلث و سبعین و سبعمائه (۷۷۳) ظفرخان
 درگذشت و شغل آن اقطاع برپسرش مقرر گشت *

و در سنه ست و سبعین و سبعمائه (۷۷۶) شاهزاده فتح
 خان را واقعه ناگزیر خلیق در رسید و درین سال شمس الدین
 دامغانی کم بند زرد و چوآول نقره که محفه مخصوص است
 یافته بحکومت گجرات از جانب ظفرخان نامزد شد و چون بگزاف
 قبول نموده رفته بود که هر سال صد فیل نامی و دو پست اسپ
 تازی و چهار صد برده از مقدم زادهای و حبشیان با اموال و نقد دیگر

بدرگاه میفرستم و از آنجا بوصول نتوانست رسانید بضرورت باغی شد *
 و در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه (۷۷۸) میرصدهای گجرات اورا
 کشته سر او بدرگاه فرستادند و آن فتنه فرو نشست و گجرات بعد از آن
 بعهدۀ فرحت الملك عرف ملک مفرح سلطانی تفویض یافت *
 و در سنه تسع و سبعین و سبعمائه (۷۷۹) بجانب اتاره و
 اکچک نهضت نمود و رایان آن دیار را با خیل و تبار بدهلی
 فرستاده حصارها در آن حدود بنا کرد و فیروز پور و بتلاهی بحواله
 پسر ملک تاج الدین ترک نموده و اکچک را بملک افغان داده
 بدهلی بازگشت و درین سال ملک نظام الدین حاکم اوده که در
 رکاب سلطان بود درگذشت و حکومت آن دیار تعلق بملک
 سیف الدین پسر بزرگ او گرفت *

و در سنه احدی و ثمانین و سبعمائه (۷۸۱) بسامانه رفت
 و از میانه شاه آباد و انباله گذشته در کوه پایه سنقر در آمد و پیشکش
 بمسیر از رایان و حکام و عمال گرفته به تخت گاه رسید و ملک الشرق مروان
 دولت را که نصیر خان خطاب داشت از اقطاع کره و مهوبه طلبیده
 برای سد باب فتنه مغول به اطراف ملتان نامزد گردانید و مهوبه را با
 سایر توابع و مضافات بر پسر ملک الشرق سلیمان ولد ملک مروان
 مقرر داشت و سید خضر خان جد سلطان علاؤ الدین بداونی که
 عاقبت بحکومت دهلی رسیده پسر خوانده او بود و در سنه اثنی
 و ثمانین و سبعمائه (۷۸۲) بقصد انتقام رای لکھوکهر مقدم کیتهل

که سید محمد و سید علاءالدین هر دو برادران را که حاکم بداون بودند
 بغدر طلبیده کشته بود بدان جانب لوی عزیمت برافراخت
 و کهوکه مفسد بجانب کوه کماون فرار نمود ولایت (+) او را بتمام
 نهیب و غارت داده و ملک خطاب افغان را در ولایت سنبل بتدارک
 فتنه کهوکه گذاشته و بداون را بملک قبول سپرده باز گشت و قبول
 پوره که حالا در بداون بیرون قلعه محله ایست مشهور بنام اوست و
 هر سال بطریق شکار آمده ولایت کیهتل را نابود مطلق میساخت *
 و در سنه سبع و ثمانین و سبعمایه (۷۸۷) در موضع بدولی که
 هفت کوهی بداون است و مواس^(۲) مشهور است حصار بنی
 نهاده فیروز پور نام آن گذاشته و چون بعد ازان حصار از سلطان
 عمارتی دیگر بنا نیافت با آخرین پور شهرت گرفت و درین ایام
 اگرچه اثری ازان بنا باقی نیست اما از خشتهای کهنه و طرح و
 وضع آن زمین بلند معلوم میشود که وقتی از اوقات عمارتی دران
 زمین بود و چون عمر سلطان قریب بنود سال رسید و ما صدق این
 ابیات گشته بود *

بپشتاد و نود چون در رسیدی * بسا محنت که از گیتی کشیدی
 و ز آنجا چون بصد منزل رسائی * بود مرگی بصورت زندگانی
 خان جهان وزیر که تصرف تمام در امور مملکت پیدا کرده در مقام
 بر انداختن مخالفان جاه خویش بود باشارت سلطان جمعی را
 ضایع ساخت و جمعی را مقتول گردانید و سخنان ساختگی از

(+) ازینجا تا - ولایت - در یک نسخه (۲ ن) مواسی

شاهزاده محمد خان و بعضی ملوک دیگر که با او یگانه بودند گفته مزاج سلطان را ازو منحرف ساخت و خاطر نشان او گردانید که اینها در پی برداشتن شاهزاده اند بر تخت پادشاهی و سلطان بدفع و استیصال آن امرا راضی شد و شاهزاده بعد از آنکه روزی چند هراس گرفته بود و ترگ ملازمت سلطان کرده روزی بخلوت در ملازمت سلطان رسیده حقیقت حال با دولت خواهی و غدر اندیشی خان جهان را بعرض رسانید و قضیه منعکس شده او از جانب سلطان رخصت کونه بجهت دفع و استیصال خانجهان یافته و امرای فیروزی و عوام الناس را باخود متفق ساخته در ماه رجب سنهٔ تسع و ثمانین و سبعمائه (۷۸۹) باستعداد تمام بر سر خان جهان رفته و او را زخمی ساخته خان و مان او را بغارت داد و خانجهان بجانب میوات با چند کس گریخته بکوکا زمیندار آنجا پناه برد و شاهزاده چندی را از امرا که موافق خانجهان بودند مستاصل ساخت و بعد ازین واقعه شاهزاده وزیر مطلق العنان گردید و سلطان هم اسباب ملک داری از فیلان و اسپان و حشم و علامات پادشاهی او ساخته و ناصر الدین و الدنیا محمد شاه خطاب داده در ماه شعبان سنهٔ مذکوره او را جلوس فرمود و خود بعبادت و طاعت حق تعالی مشغول شد تا در خطبهٔ جمعه نام هر دو پادشاه خوانده میشد و سلطان محمد مناصب و مواجب امرا از سر نو بخش کرد و ولایت مقرر ساخته و ملک یعقوب را سکندر خانی داده بر سر خانجهان در میوات نامزد کرد و کوکا چوهان زمیندار میوات خانجهان را بسته نزدیک سکندر خان فرستاد و سکندر خان او را

بقتل آورده سرش را تحفه درگاه محمد شاه گردانیده بجانب
گجرات روان شد *

در سنهٔ تسعين و سبعصايمه (۷۹۰) محمد شاه بشكار كوه سرمور
بر آمد و ملك مفرح در گجرات باتفاق مير صدها سكندر خان را
كشت و لشكر او بتمام بغارت رفته همراه سپه سالار بدلهلي آمدند و محمد
شاه از كوه باز گشته از نهايت بي پروائي كه لازمه جوانيست فكر
انتقام سكندر خان فكرده در عيش و عشرت مشغول شد و فتنههاي
عظيم در كار ملك افتاد و لشكريان سلطان بجهت حسد و كينه
سماه الدين و كمال الدين كه تربيت كردههاي محمد شاه بودند
سر بمخالفت برداشته در ميداني وسيع مجتمع شدند و ملك
ظهير الدين لاهوري را كه شاهزاده به نصيحت ايشان فرستاده
بود بسنگ مجروح ساختند و او بان حال نزد محمد شاه آمده آگاه
گردانيد و شاهزاده جمعيت نموده بجنگ آن فريق رفت و لشكر
شاهزاده اول غالب آمده لشكر سلطان را برداشت و اين جماعه پناه
بسلطان فيروز بردند و تا دو روز جنگ صعب زي نمود چون كار
بر غلامان سلطان تنگ آمد سلطان را كه شببهي و مثالي بيش
نمانده بود بجنگ گاه برده نمودار ساختند و چون لشكر محمد شاه
و فيلبانان او را نظر بر سلطان فيروز افتاد ترك جنگ كرده نزد سلطان
آمدند و محمد شاه با جمعي قليلي كه مانده بود بجانب كوه
سرمور رفت و لشكر سلطان كه قريب بيك لك سوار و پياده بود
در منازل محمد شاه و مختصان او سرزده بغارت داده پاك رفتند و
سلطان بگفته ارباب غرض رنجيده محمد شاه را از ولايت عهد معزول

ساخت و تغلق خان ابن فتح خان نبیراً خود را خطاب تغلق شاهي داده بولي عهدی برداشت و تغلق شاه میرحسین داماد سلطان را که مخصوص محمد شاه بود گردن زد و غالب خان حاکم سامانه را جلاي وطن کرده بولایت بهار فرستاد و بتاريخ هیزدهم شهر رمضان سنه تسعین و سبعمائه (۷۹۰) سلطان فیروز از رحمت و جود خلاص یافته بعالم بقا شتافت و در کنار حوض خاص مدفون شد و بر مزار او گنبد عالی بنا یافت که مشهور است وفات فیروز و نقل فیروز شاه دو تاریخ او یافتند و ثانی بیدک عدد کم است و مدت ملک او سی و هشت (†) سال و چند ماه بود * مثنوی *

همه سروري تا بخاک است و بس
کسي نیست در خاک بهتر از کس
چو قطره به دریا در انداختند
دگر قطره را باز نشناختند
فلک را سر انداختن شد سورشست
نشاید کشیدن سر از سر نوشت
که داند که این خاک انگینخته
بخون چه دل ها شد آمیخته
همه راه گر نیست بیننده کور
ادیم گوزن است و کیمخت گور

و از شعرای عصر فیروز شاهي و ندمای او ملک احمد واد امیر

خبر و است علیه الرحمة و اگر چه دیوانی از مشهور نیست اما
دخلهائی که در کلام متقدمین نموده در رسایل ارباب فضایل مسطور

و مشهور است از آن جمله درین بیت ظهیر دخل نموده که * بیت *

زهی ربوده ز رفعت کلاه گوشه تو * کلاه گوشه گردون ز روی عیاری (۲) (†)

و گفته که مصراع اول چنین بایستی * * ع *

زهی طپانچه قهر توار طریق نفاذ

و بجای ربوده در مصراع اخیر فکنده بایستی گفت دیگر

درین بیت * شعر *

این سهل سهل بود که گوگرد سوخ خواست

گران خواجه خواستی آن را چه کرد سی

چنین گفته که * ع *

این سهل سهل بود که آب حیات خواست

دیگر درین بیت * شعر *

گرمشک خواند خاک درت را فلک مرنج

نرخ گهر بطعن خریدار نشکند

گفته که * ع *

گر لعل خواند سنک درت مشتری مرنج

(۲ ن) جباری (†) شعر ظهیر بهمین اسلوب در هر سه نسخه

بدانوی مرقوم ست و بیان دخل خلاف آن و در دیوان ظهیر فاریابی

بدین نهج * شعر * کلاه گوشه حکم تو از طریق نفاذ * ربوده از سر

گردون کلاه جباری * و بیان دخل مطابق این کما لایخفی *

و بعضی اشعار او نیز بنظر در آمده اما بخاطر نمازده و چون ملک احمد خلف صدق و یادگار امیر بود این دخلهای او را پادشاه و ندما و فضایی زمانه بسیار پسندیده اند و غنیمت دانسته •
دیگری مولانای مظهره^(۲) کوه است که اولادش حالا در بلده لکهنوتی ساکن اند و اباعن جد معزز و محترم آمده اند و او را دیوانیست مشتمل بر پانزده شانزده هزار بیت و چون ملانی او بر شاعری غالب است نقد شعرش چندانی در بازار فضل رواج ندارد با آنکه اگر بکاوند چیزهای خوب بر سبیل قدرت پیدا می شود • و دیگری قاضی عابد است که این قطعه ازوست •

• بیت •
دوستان گویند عابد با چنین طبع لطیف
چیست کا شعار و غزل از تو فراوان بر نخاست
ما کرا شعر و غزل گوئیم چون در عهد ما
شاهد موزون و ممدوح زرافشان بر نخاست

و این قطعه ترجمه شعر عربیست •
قالوا ترکت الشعر قلت ضروراً • باب الدواعی و البواعث مغلق
خلت الدیار فلا کریم یرتجی • عذہ النوال ولا ملیح یرعشق
و من العجایب انه لا یشتری • ومع الکساد یشان فیه و یشرق

سلطان تغلق شاه بن فتح خان بن سلطان فیروز

در سنه تسعین و سبعماية (۷۹۰) بحکم وصیت جد خویش

باتفاق امرا بر مسند حکومت و سلطنت جلوس نمود و خود را
 غیاث الدین تغلق شاه خطاب کرد و امرای نامدار بر سر محمد شاه
 بجانب دامن کوه نامزد فرمود و محمد شاه اندک جنگی کرده
 خود را بنگر کوت رسانید و لشکر تغلق شاه از ممر صعوبت راه باز
 گشته آمد و ابوبکر خان بن ظفر خان بن فتح خان که برادر زاده
 او باشد ترس و هراس گرفته بجای پدر رفته ملک رکن الدین چنده
 وزیر باتفاق امرای دیگر با ابوبکر خان یار شده ملک مبارک (†)
 کبیر را در فیروز آباد برادر سوامی تغلق شاه کشت و در وقت گریز
 تغلقشاه و خانجهان وزیر را تعاقب نموده و کشته سرهای ایشان بر دروازه
 شهر آویختند و این واقعه در سنه احدی و تسعین و سبعمایه (۷۹۱)
 روی نمود و مدت حکومت تغلقشاه پنجمه و هزده روز بود *

* بیت *

در خاک ریخت آن گل دولت که باغ ملک

با صد هزار ناز پیروز در برش

ابوبکر شاه بن ظفر خان بن فتح خان بن فیروز شاه

بعد از شهادت تغلقشاه باتفاق امرای بی رای بیادشاهی

نشسته باین خطاب مخاطب شد و در اریل جلوس مناصب

بر امرا تقسیم نموده رکن الدین چنده^(۲) را بمنصب وزارت سرفراز

ساخت و بالآخره چون شنید که رکن الدین باتفاق بعضی از امرا

(†) لفظ مبارک در یک نسخه (۲ ن) بنده

خیال غدر و طمع سلطنت در سردار او را بآن جماعه از میان برداشت و پیدان و خزانه بدست آورده دهلی را متصرف شد و روز بروز قوت گرفت و درین اثنا میرصدهای سامانه ملک سلطان شه خوشدل امیر سامانه را که برسلطان محمد شاه در دامن کوه نامزد شده بود بر سر حوض سامانه پاره پاره کرده و خانه او را بغارت داده سرش در نگرکوت نزد شاهزاده محمد شاه فرستاده او را طلبیدند و محمد شاه بکوچ متواتر از نگرکوت براه جلندهر در سامانه آمده و اسباب شان و تجمل سلطنت بهم رسانیده بار دوم در ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعین و سبعمایه (۷۹۱) لوی پادشاهی برافراخت و در ماه ربیع الآخر سنه مذکور با پنجاه هزار کس متوجه تسخیر دهلی شده در قصر جهان نما نزل نموده امرا را مناصب مناسب داد ملک سرور الملک را خواجه جهانی و ملک الشرق نصیر الملک حاکم ملتان را خضر خانی داد و ابوبکر شاه بتقویت بهادر ناهر خان زاده میواتی صف آرائی کرده بتاریخ جمیع الاول سنه مذکور در میدان فیروز آباد با محمد شاه جنگ کرده فیروز گشت و محمد شاه با دو هزار سوار از آب چون گذشته در میان دو آب آمده و همایون خان پسر میانگی خود را بسامانه فرستاده و از انجا جمعیت بسیار و لوازم سلطنت بهم رسانیده و امرای هند را با پنجاه هزار سوار همراه گرفته بار دیگر لوی عزیمت بجانب دهلی افراخته با ابوبکر شاه اتفاق محاربه افتاد و باز

شکست یافت و ابوبکر شاه پارگ راه تعاقب نموده مراجعت را
 غنیمت شمرد و محمد شاه در چیترا^(۲) که قصبه ایست بر کنار گدگ
 رسیده و حشم بیداد داده باز قصد جنگ نمود •

و در محرم سنه اثنی و تسعین و سبعمایه (۷۹۲) شهزاده همایون
 خان از حدود سامانه امرای بسیار بکومک طلبیده و حوالی دهلی را
 خراب کرده از نواحی پانی پته با عماد الملک که از جانب ابوبکر شاه
 با چهار هزار سوار بقصد پیکار آمده بود محاربه نمود و هنریمت یافته
 بجانب سامانه رفت و در ماه جمید الاول سنه مذکوره ابوبکر شاه
 بجهت دفع محمد شاه با غلبه تمام بجانب چیترا روان شده در بدست
 گروهی دهلی فرود آمده بود که محمد شاه با چهار هزار کس
 چپ غلط کرده از راه دیگر خود را در دهلی رسانیده در قصر
 همایون نزول فرمود وضع و شریف شهر بار پیوستند و ابوبکر شاه
 تعاقب نموده آمد و ملک بهار الدین جنگی را که محمد شاه
 بجهت محافظت دروازه گذاشته بود بقتل رسانیده بی تخاصی
 متوجه قصر همایون شد و محمد شاه که غافل بود تاب نیاورد از
 از راه دروازه حوض خاص باز بجانب چیترا که مقر اصلی او بود
 شتافت و خیلی از امرای نامی و خدمتگاران مقرب او کشته
 شدند و اگرچه سلطان محمد شاه را طاقت مقاومت با ابوبکر
 شاه نماند اما دل‌هایی سپاهیان و رعایا از ابوبکر شاه رسیده بود
 و در ماه رمضان سنه مذکوره مبشر چپ و بعضی از بندگان فیروز

شاهی که بدرجهٔ امارت رسیده و بسببی از اسباب از ابوبکر شاه رنجیده بودند پنهانی خطها به محمد شاه نوشته اورا استدعا نموده و ابوبکر شاه بعد از وقوف برآن حال بیدست و پ شده بتقریب استمداد از بهادر ناهر روی بجانب کوتلهٔ میوات نهاد و ملک شاهین و عماد الملک و ملک بحری و صفدر خان را در دهلی گذاشته رفت و محمد شاه بموجب طلب امرا بار سوم با حشمت تمام آمده در دهلی بقصر فیروز آباد بر تخت سلطنت جلوس نمود و مبشر چپ خطاب اسلام خانی یافته بدرجهٔ وزارت رسید و بعد از چند گاه از فیروز آباد بر قصر همایون جهان نما رفت و حکم بقتل بندگان فیروزی که در زمان هرج و مرج باعث فتنه انگیزی بودند بطریق عموم کرد و خیلی از احرار نیز از ولایت شرقیه هند بتقریب خامی زبان ایشان غلام دانسته زیر تیغ گذرانیدند و ابوبکر شاه بعد ازین حادثه کمر نتوانست بست و هم درین کوتله بود تا آنکه بکوچ متواتر بر سر ابوبکر شاه رفت و بهادر ناهر میواتی و ابوبکر شاه که پناه باورده بود بعد از جنگ بسیار امان خواسته سلطان محمد شاه را دیدند و بهادر ناهر خلعت و فوازش یافت و ابوبکر شاه را در قلعهٔ میرتبه محبوس ساختند تا بهمان حبس از حبس خانه دنیا رست و این واقعه در سنهٔ ثلث و تسعین و سبعمایه (۷۹۳) روی نمود و مدت حکومت ابوبکر شاه یک و نیم سال بود

• نظم •

دهی چند بشمرک و ناچیز شد • زمانه بخندید کو نیز شد

این جهان بر مثال مردار نیست * کرگسان اندرو هزار هزار
آن سر این را همی زند مخالب * این سراورا همی زند منقار
آخر الامر بر پرند همه * وز همه باز ماند این مردار

سلطان محمد بن فیروز شاه

بعد از وفات برادرزاده خود ابوبکر در سنه مذکور باتفاق اعیان
دولت و ارکان مملکت بر سریر سلطنت دهلی دم از استقلال زد
و او را منازعی در ملک نماند و هم درین سال مفرح سلطانی
حاکم گجرات تمرد ورزید و ظفر خان بن وجیه الملک بدان جانب
نامزد شد *

و در سنه اربع و تسعین و سبعمایه (۷۹۴) زمینداران مواس^(۳)
میان دو آب فتده انگلیخته قصبه بلارام را تاختند و اسلام خان بر سر
هر سنگرامی نامزد شده شکست داد و سلطان تا قنوج و اتاوه رفته
و کفار آن دیار را مالش داده و اتاوه را خراب ساخته باز گشته
بچیتره که جای مالوف و مانوس او بود آمده شهر محمد آباد بنا
نهاد و درین سال اسلام خان را به تهمت اراده بغی سیاست فرمود *
و در سنه خمس و تسعین و سبعمایه (۷۹۵) ملک مقرب
الملک را بر سر متمردان ولایت اتاوه نامزد کرده تا او قول و قرار
کرده باغیان را طلبیده و در قنوج برهه بقتل رسانیده به محمد آباد
مراجعت نمود و در ماه شوال این سال چون سلطان را بیماری طاری

شد بهادر ناهر بعضی مواضع را از نواحی دهلی تاخت و سلطان باوجود ضعف در کوتله رفت و بهادر جنگی کرد و گریخت و سلطان مظفر به محمد آباک معاودت نموده اهتمام در عمارت فرمود که بیماری عود کرد *

و در سنه ست و تسعین و سبعمایه (۷۹۲) شاهزاده همایون خان را بر سر شیخا کهوکه که بغی ورزیده لاهور را متصرف شده بود نامزد فرمود و هنوز شاهزاده در شهر متوقف بود که سلطان از شهرستان وجود بصحرای عدم آباک خرامید و در حظیره پدر بگذار حوض خاص مدفون شد و مدت حکومت او شش سال و هفت ماه بود
* نظم *

چيست دنيا سراي آفت و شر * خانه محنت و مکان ضرر
نيست در وي وفا و ياري يار * دیده ام آزموده ام بسيار

سلطان علاؤ الدین سکندر شاه بن محمد شاه

بن فیروز شاه

که همایون خان نام داشت بتاريخ نوزدهم ربیع الاول سنه خمس و تسعین و سبعمایه (۷۹۵) بحکم ولي عهده بر تخت سلطنت نشست و بعد از يك ماه و شانزده روز این سرای مستعار را پدرود کرده بسرای باقی رخت کشید *

* بیت *

تا جهان بود چنین بود و چنین خواهد بود

همه را عاقبت کار همین خرابند بود.

و فاضلی در زمان شاهزادگی مقامات حریری را جواب داده بنام او
تصنیف کرده و مقامه ازان بنظر آمده •

سلطان محمود شاه بن محمد شاه

که پسر خورک او بود بر حکم تبعیت امرا بتاریخ بیستم
جمادی الاولی سنه مذکور بر تخت سلطنت نشست و سلطان
ناصرالدین محمود خطاب یافت و مقرب الملک را بمقرب خانی
مخاطب ساخته ولی عهد گردانید و مناصب و خطابات و ولایات
بر امرا مقرر فرمود و بجهت انتظام مهم مملکت که از غلبه کفار
نگون سار خلیل پذیر شده بود خواجه جهان را بسطان الشرق
مخاطب ساخته از قذوج تا بهار بعهد اختیار و قبضه اقتدار او باز
گذاشته رخصت بآنجانب فرمود او تا جاجنگرفته ضبط نمود و
فیل و مال بسیار ازان دیار بدست آورد و پادشاه لکنوتی فیلان
را هر سال بدھلی پیشکش فرستادن گرفت و بیشتر قلاعی را که
از حدود کره و اوده و سندیله و وملوتتا بهرایج و ترهت کافران خراب
ساخته بودند از سرنو تعمیر فرموده و سارنگ خان را در اقطاع دیبالپور
بجهت دفع فتنه شیخا کهوکهو روانه گردانید و در ماه ذی قعدة این
سال شیخا در نواحی موضع ساموتله درازده گروهی لاهور محاربه
عظیم نموده از پیش سارنگ خان هزیمت یافته بکوه جمون درآمد
و سارنگ خان لاهور را به برادر خود عادل خان سپرده برسمت دیبالپور
مراجعت کرد و در ماه شعبان این سال سلطان محمود مقرب خان را

به نیابت در شهر گذاشته و سعادت خان را که بعد الرشید سلطانی
 اشتهار داشته همراه گرفته بجانب بیانه و گوالیار نهضت فرمود و
 مسجد جامع وسیع و سنگین در قصبه بساور که تا الحال موجود است
 بنا بر حکم سلطان تعمیر یافت و سلطان چون در دواچی گوالیار رسید
 ملک علاؤ الدین دهاروال و ملو خان برادر سازنگ خان و مبارک
 خان پسر ملک راجو بر سر سعادت خان غدر اندیشیدند و او از
 این معنی خبردار شده ملک علاؤ الدین و مبارک خان را بدست
 آورده بسیاست رسانید و ملو خان گریخته نزد مقرب خان در دهلی
 رفت و سلطان بتخت گاه مراجعت نموده در سواد شهر فرود آمد
 و مقرب خان از ترس آنکه ملو خان را جای داده بود حصار شده
 استعداد جنگ نمود تا مدت سه ماه محصر شد و میان سعادت خان
 و مقرب خان جنگ قائم بود *

و در ماه محرم سنهٔ سبع و تسعین و سبعمائه (۷۹۷) سلطان
 محمود بفریب بعضی از هواخواهان مقرب خان از سعادت خان
 جدا شده در قلعه رفته با مقرب خان پیوست و مقرب خان
 تقویت یافت و روز دیگر مقرب خان و سعادت خان در میدان
 جنگ کردند و مقرب خان منهزم شده باز درون قلعه در آمد
 و سعادت خان در فیروز آباد رفت و باتفاق بعضی از امرا
 نصرت خان بن فتح خان بن سلطان فیروز شاه را از میوات طلبیده
 در ماه ربیع الاول سنهٔ مذکور بر تخت سلطنت اجلاس داده
 ناصرالدین نصرت شاه خطاب کردند و نصرت شاه نمونهٔ پیش نبود
 تمامی کار مملکت را سعادت خان از پیش خود گرفت و بعضی

بندگان فیروز شاهي و فیلبانان با سلطان نصرت شاه متفق شده و
 اورا بمکر و حيله بر فیلي برداشته یکایک بر سعادت خان درحالی
 که غافل بود بجمعیت تمام بردند و سعادت خان دست و پا
 نتوانست کشاکش بصورت فرار نموده در دهلي رفته التجا بمقرب
 خان برو و بردست او بغدر مقتول گشت و امرای نصرت
 شاهي مثل محمد مظفر وزیر و شهاب ناهر و ملک فضل الله
 بلخي و بندگان فیروز شاهي بتمام مجددا بیعت بر سلطان
 نصرت شاه آورده مناصب از سرنو تقسیم نمودند و در دهلي
 سلطان محمود و در فیروز آباد نصرت شاه اسم پادشاهي داشتند و
 مقرب خان حصار دهلي کهنه را حواله بهادر ناهر میدواتي نمود و
 ملو خان را اقبال خاني داد و هر روز میان این دو پادشاه که چون
 پادشاه شطرنج بازیچه بودند جنگ قائم بود و ولایت میان دو آب
 و سنبل و پانی پته و رهتک و جیجر در تصرف سلطان نصرت شاه
 ماند و حصاری چند کهنه ویران چون دهلي و سیری و غیر آن
 در قبض سلطان محمود ماند و این مثل مشهور از آن روز در افواه
 افتاد که حکم خداوند عالم از دهلي تا پالم و در اطراف هندوستان
 ملوک طوایف شتی شدند * شعر *

در شهر بگوي یا تو باشي یامن * کاشفته بود کار ولایت بدو تن
 و تا مدت سه سال احوال ملک بر این منوال بود و گاهی دهلیویان بر
 فیروز آبادیان غالب می آمدند و گاهی برعکس * مصرع *

چون غلبه‌ی که شش ماهه ماده و شش ماهه نر است
 و در سنه ثمان و تسعين و سبعماية (۷۹۸) درمیان مسند
 عالی خضرخان امیر ملتان و سارنگ خان حاکم دیبال پور محاربه
 و مجادله بسیار واقع شد و عاقبت بتقریب بیوفائی بعضی غلامان
 ملک مروان که مربی ملک سلیمان پدر خضرخان بود و
 موافقت نمودن ایشان با سارنگ خان حاکم دیبال پور ملتان از
 تصرف خضرخان برآمد و بدست سارنگ خان رفت و جمعیت
 او روز بروز تضعیف پذیرفتن گرفت *

و در سنه تسع و تسعين و سبعماية (۷۹۹) سارنگ خان
 و غالب خان حاکم سامانه و تاتار خان وائی پائی پته را
 برداشته تا نواحی دهلی بتصرف آورده و سلطان نصرت شاه
 ملک الماس بنده فیروز شاهی را با پیلان و حشم بمدد تاتار خان
 نامزد فرمود تا سامانه را از سارنگ خان مستخلص گردانیده
 بغالب خان سپرد *

و در ماه محرم سنه ثمانماه (۸۰۰) درمیان فریقین در نواحی
 موضع کوتله محاربه عظیم روی داد و شکست بر سارنگ خان
 افتاد و بسمت ملتان روی نهاد و تاتار خان تا حد تلوندی
 رفته و کمال الدین مبین را بتعاقب سارنگ خان فرستاده مراجعت
 نمود و در ماه ربیع الاول سنه مذکوره میوزا پیر محمد نبیره صاحب
 قران امیر تیمور گوزگان پادشاه خراسان و ماورالنهر از آب سند
 گذشته حصارچه را محاصره کرد و تا یک ماه علی ملک سارنگخانی
 جنگ قلعه داشت و چون ملک تاج الدین بختیار هزار سوار